

نگاهی به پشت یک نقاب



محمد رضا سعید فیروز
دانش‌آموخته مشاوره و راهنمایی



□ با هم حرف نمی‌زدند! بله فقط همین! فرصت‌های کمی را به هم اختصاص می‌دادند که برای هم حرف بزنند یا به حرف‌های هم گوش کنند. ترجیح می‌دادند به دوستان زنگ بزنند و یا با رفقا چت کنند، اما مهارت گفتن‌های خانوادگی را نداشتند. از انتظارات خود یا تمایلات و یا افکار خود و احساس و نیازهای خود اصلاً حرف نمی‌زدند. حتی در اوقات فراغت و زمان‌های خلوت خود با هم حرفی نداشتند. درباره اقتصاد خانواده و هزینه کردها، دائماً دعوا داشتند، ولی حرفی نداشتند. بر سر الگوهای تربیتی فرزندشان تعارض، درگیری و کشمکش داشتند، ولی برای هم حتی در این زمینه هم حرفی نداشتند. دایم خانواده‌های یکدیگر و دیگران را نقد می‌کردند و به دنبالش، به قضاوت، پیش‌داوری و اظهار نظر می‌پرداختند، اما در زمینه استقلال خودشان و کاهش مداخلات دیگران در روابطشان حرفی نداشتند. حتی راجع به ابتدایی‌ترین نیازهای یک رابطه زناشویی فقط و فقط گلایه داشتند و انگشت اتهامشان به سمت دیگری بود. ولی مطلقاً در این زمینه هم حرفی نداشتند و شدیداً یکدیگر را انکار می‌کردند. خلاصه کوتاه و مختصر بگویم، چون مهارت گفتن نداشتند، حرفی هم نداشتند. البته به یقین متوجه شدید که شاید حرف می‌زدند و زیاد هم در قالب مشاجره، دعوا و بحث و جدل تبادل کلامی داشتند، اما حرف نمی‌زدند. و این خود دلیل فاصله‌ای بود که بین آنان ایجاد شده بود و عاملی برای شک و بدبینی، انتقاد مخرب، تحقیر و توهین، پنهان‌کاری و دروغ، و رفتارهای مخربی شاید چون خیانت، رقیب‌بازی، اعتیاد، افسردگی، خشونت و ضعف عزت‌نفس، و کاهش اعتماد به نفس بود. □ و شاید چهره شاد و با نشاط هم نقابی بود، برای ... □ بیایید در خانواده با هم حرف بزنیم.

مراجعی داشتیم که ظاهری آرام داشت و چهره‌ای شاد و با نشاط. تصور این بود که آدم صادق و قابل اعتمادی است. فکر می‌کردم بسیار صمیمی و ساده است.

تا اینکه ارتباط مشاوره‌ای ایجاد شد و اعتمادسازی اتفاق افتاد. خلاصه چند جلسه در اتاق مشاوره به انجام مصاحبه و ... پرداختیم و مقرر شد چند جلسه هم به اتفاق همسرش در جلسات حضور یابند. در یکی از جلسات مشترک و در میان جلسه، همسر ایشان برای طهارت و شست‌وشوی دستش دقایقی از اتاق خارج شد.

□ ناگهان شاهد رفتاری از ایشان شدم که خیلی تعجب کردم. دیدم با وسواسی عجیب و رفتاری عجولانه، گوشی همسرش را واری کرد و بدون هماهنگی یک مجموعه عکس، صدا و شماره را برای گوشی خودش فرستاد. تعجب کردم و علت رفتارش را جویا شدم.

تعجب بیشترم از پاسخ‌هایی بود که شنیدم. قصد اطلاع نوشتار را ندارم. در همان جلسه و برخلاف روند پیشرفت جلسه‌های گذشته، نگرشی جدید در راستای تنظیم پروتکل برایم ایجاد شد و اهمیت مشاهده در روند جلسات مشاوره در کنار سایر ابزارها برایم یادآوری و تداعی شد.

به یاد آوردم که فقط به ظاهر آدم‌ها نمی‌شود بسنده کرد. بلکه افکار، رفتار، گفتار و خلاصه مجموعه کاملی از احساسات، هیجانات، ابرازها و عملکردها در موقعیت‌های متفاوت هستند که به مشاور شناخت می‌دهند. متوجه شدم در روابطشان مجموعه کاملی از رفتارهای مخرب، از سوء ظن، بی‌اعتمادی، پنهان‌کاری و دروغ تا تنش‌ها، درگیری، تحقیر و توهین، چماق‌سازی، بزرگ‌نمایی مشکلات، متهم کردن و ... وجود دارد.

□ به ارزیابی، تحلیل و اقدام در راستای قادرسازی ایشان به سبک جدیدی از تعاملات پرداختیم و پروتکل نهایی خود را آماده کردم.

□ می‌دانید بزرگ‌ترین دلیلی که برای همه رفتارهای سمی و مخرب آن‌ها پیدا کردم چه بود؟